

حمله انتحاری به پارلمان افغانستان، یکبار دیگر عدم توانایی "حکومت وحدت ملی" و پیچیده تر شدن وضعیت امنیتی کل جامعه را نشان می دهد. از سال ۲۰۱۰ تا کنون، این سومین حمله طرح ریزی شده به پارلمان افغانستان است که ضعف حکومت در حفظ خود را به رخ آن می کشد. این آخرین هم نخواهد بود، بلکه بخشی از روند رو به افزایش تکانها سیاسی جدی در افغانستان است. این حمله به شکل بارزی نشان میدهد که عملیات تروریستی طالبان نه فقط در دور دستها، در ننگرهار، کندوز و در دشت آرچی که در قلب منطقه حفاظت شده پارلمان افغانستان آنهم برای سومین بار، تعیین تکلیف قدرت سیاسی و تناسب قوای موجود را با چالش جدی تری روپرو ساخته است.

حکومتی ها تلاش کردند این ضربه را با به نمایش گذاشتن سرباز فداکاری که یک تنه این حمله را خنثی کرده است و اشاعه داستانسرایی های عامیانه برای پرت کردن حواس جامعه از آنچه در حال وقوع است، این تندبیچ را از سر بگذرانند.

در مقابل، طالبان این حمله را بخشی از قدرت نمایی و توانایی خود برای نفوذ به قلب مرکز قدرت حکومتی قلمداد کردند و ناتوانی حکومت در حفاظت از مجلس را به حساب توان و جسارت نظامی و اطلاعاتی خود گذاشتند. بفاصله چند ساعت پس از این حمله، سخنگوی طالبان، "ذبیح الله مجاهد" مسئولیت این حمله را پذیرفت و بعنوان یک پیروزی سیاسی - نظامی از آن یاد کرد.

علیرغم این ادعای طالبان و در حالیکه زمزمه های توافق امنیتی با سازمان امنیت پاکستان در کریدورهای سیاسی ارگ و مجلس به گوش میرسد و در صحن جامعه بازتاب گسترده ای یافته است، یکی از مقامات امنیتی افغانستان، با تاخیری چند روزه ادعا کرد که جریان دیگری خارج از مرزها، سازمانده این حمله بوده است و آنها از وقوع حمله آگاه بوده اند. وی حمله به پارلمان را به گروه "حقانی پاکستان" نسبت داد و با آب و تاب از جزییات اطلاعاتی آنهم پرده برداری و ادعا کرد: "حمله یاد شده توسط مولوی شیرین رییس کمیسیون نظامی شبکه نظامی حقانی و به دستور بلال افسر (آی اس آی) پاکستان در منطقه بورد شهر پیشاور پاکستان طرح ریزی شده بود و . . . بلال مربوط قوم زاخیل میباشد که با جنگجویان در منطقه تیرای پاکستان ارتباط مستقیم دارد."

مقام امنیتی افغانستان سعی دارد از سویی ادعای توانایی نظامی و امنیتی طالبان را خنثی کند و از سوی دیگر راه روند ادامه مذاکره و صلح و سازش با طالبان را باز نگه دارد. وگرنه چه توجیه مردم پسندی برای ادامه مذاکرات با سران طالبان پس از این ضربه امنیتی می توان داشت؟

بسترهای رشد و قدرت گیری طالبان

در زیر پوست جامعه فقر زده و مصیبت دیده افغانستان، حمله ای به مراتب وسیعتر، دامنه دارتر، بی رحمانه تر و بی وقفه، زندگی و هست و نیست مردم بیدفاع افغانستان را آماج خود قرار داده است. قدرت گیری و گسترش حملات تروریستی طالبان، رعد برق در آسمان بی ابر نیست. به مرور حلقه های کنترل اوضاع سیاسی از دست حکومت مرکزی خارج میشود و بازگشت طالبان و سهم خواهی از قدرت سیاسی بیشتر از پیش جامعه را تهدید می کند.

طالبان حاصل سیاست گذارهای غرب و در رأس آن امریکا با صرف بودجه های نجومی، بر متن عقب مانده ترین سنن اجتماعی و مذهبی در بدوی ترین مناطق قبیله ای رشد کرد و نیرو گرفت. پس از خاتمه جنگ سرد، این توحش نفرت انگیز به حال خود رها شد، افسار پاره کرد و با جلب توجه سازمانهای امنیتی منطقه به قدرت مخرب خود، وارد منازعات منطقه شد. با القاعده پیمان اخوت بست و پایگاه بزرگی برای ارتجاعی ترین و مخوف ترین سازمان تروریستی در منطقه برای سهم خواهی از قدرت سیاسی گردید.

پس از حملات یازده سپتامبر و عدم متارکه از القاعده، ستاره بخت طالبان سقوط کرد و باز به همان زادگاه اولیه اش، در میان قبایل و سنن قبیله ای عقب نشینی کرد، تا تجدید قوا کند. طالبان از اریکه قدرت به پایین کشیده شد، اما علیرغم ارتکاب تمامی جنایات بی پایان علیه مردم ستمدیده افغانستان و جنایت علیه بشریت، که میتواند برای همیشه به نابودی

و خاتمه کارش بینجامد، در دل همان مناسبات پیشین خود را حفظ کرد. همان مناسباتی که فردای سرنگونی طالبان در دسامبر سال ۲۰۰۱، "کنفرانس بن" بر همان پاشنه و با اتکا بر همان مناسبات عمیقاً ارتجاعی و ضد مردمی، حامد کرزای را بر مسند قدرت نشانند.

اما فساد بی بدیل دستگاه حکومتی، رها کردن جامعه زخم خورده به حال خود. مافیای حکومتی تازه به دوران رسیده ای که تسمه از گردن مردم میکشد. فقر و بیکاری گسترده، بی خانمانی و ناامنی، بی تامینی، شکاف عمیق بین منافع مردم و حکومت را بسرعت عیان کرد. دو قطبی جامعه و حکومت صورت واضح تری بخود گرفت.

دیری نگذشت که طالبان در بستر اجتماعی دیرین خود و بر متن چنین اوضاعی، عملیات تروریستی خود را تشدید کرد و مجدداً به صحنه خونین تقسیم قدرت سیاسی بازگشت. ارگ ریاست جمهوری حامد کرزی، طالبان را "برادران مجاهد طالب" خواند و به صلح و آشتی و برادری دعوت کرد. در همین دوره، احزاب اسلامی مانند قارچ از همه جا سر در آوردند. اعمال قوانین شریعه بواسطه دخالت و قدرت گیری شخصیتها و احزاب ارتجاعی، جامعه را آماج پایمال کردن حقوق زنان و عقب مانده ترین سنن اجتماعی کرد. مدارس قرآنی کار سربازگیری برای طالبان را بر بستری از خرافه تراشی و رشد فئاتیسم حکومتی ساده تر کرد. تنها در یکی از مدارس قرآنی، "اشرف المدارس" در شمال افغانستان در کندوز، ۶۰۰۰ طالب آموزش دیده و مغز شویی شده اند.

طالبان بخوبی از ادامه حضور نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا، علیه حکومت مرکزی و به نفع خود بعنوان یک نیروی "بومی" استفاده میکنند.

بهره برداری سیاسی طالبان از وضعیت وخیم اقتصادی تنها در حوزه تبلیغات سیاسی باقی نمی ماند. ورشکستگی اقتصادی، خیل وسیعی از کشاورزان را به کشت خشخاش و تولید تریاک می کشاند. بخش بزرگی از بازار مواد مخدر در افغانستان، منبع بزرگ و مهم تامین اقتصادی طالبان است. تسلط بر این بازار راههای ارتباط با مافیای مواد مخدر در جمهوری اسلامی ایران را که تحت نفوذ سپاه قدس است، به گسترش روابط سیاسی حسنه این جریان تروریستی با دستگاههای امنیتی برون مرزی سپاه پاسداران جمهوری اسلامی نیز کمک می رساند و آنرا تقویت می کند.

علیرغم این پیشرویهها، تحولات و متغیرهای سیاسی شتابان منطقه، سبب چند دستگی در صفوف طالبان گردیده است. عدم کامیابی در بازگشت به قدرت سیاسی و برقراری امارت اسلامی طالبان، سبب چند دستگی و فروپاشی اتحاد درونی آن گردیده است. بسیاری از فرماندهانی که تحت امر سازمان امنیت پاکستان هستند، خط سیاسی دیگری را بر گزیده اند. نیروهایی که به جمهوری اسلامی و قطر نزدیک هستند عملاً خود را دفتر سیاسی طالبان می خوانند نیز راه خود را از بقیه به نوعی جدا کرده اند.

نباید فراموش کرد که نیروی ارتجاعی که ساختارهای عملیاتی اش مداوماً به سبب وابستگی به سازمانهای امنیتی در حال چرخش و تعویض است. نمیتواند ساختار سیاسی ثابتی برای خود حفظ کند.

علیرغم همه تنگنایهای اجتماعی و سیاسی که موقعیت طالبان را شکننده تر از پیش میکند. حکومت "وحدت اشرف غنی و عبدالله"، بی پرده تر از هر وقت دیگر نزدیکی به طالبان را از روند رمزآلود و پنهانی، به یک رابطه آشکار سیاسی بدل کرده است و تلاش دارند با همه شاخه های موجود به نوعی به سازش برسند. از این میان، ارتباط حکومت مرکزی با شاخه قطری طالبان به رهبری "طیب آغا" علنی تر و مستمر تر است. اما مذاکره با شاخه متصل به پاکستان که به نوعی شاخه اصلی نظامی و فعال طالبان محسوب میشود به شکل محرمانه تری ادامه دارد.

مذاکرات دو روزه "حکومت وحدت ملی" به نمایندگی "معصوم استانکزی" و "انجنیر عاصم" در چین در ایالت سن کیان با "مولوی حسن رحمانی" نماینده هیئت طالبان که به همراه دو نماینده دیگر طالبان شرکت داشتند علنی شده است. اگرچه محتوای مذاکرات کماکان محرمانه مانده است. خبرگزاریهایی که به طالبان نزدیک هستند به نقل از "مولوی حسن رحمانی" فاش ساخته اند که وی گفته است آنها هیئت رسمی طالبان هستند و گروه مستقر در قطر به رهبری "طیب آغا" فاقد اعتبار است. همین کافی است که چند دستگی در تصمیم گیری مرکزی طالبان را نشان دهد.

گسترش دامنه فعالیت "داعش" در افغانستان بخشهای ناراضی طالبان را به آنها جذب کرده است. داعش در افغانستان چیزی جز خود طالبان نیست که پوست اندازی کرده است. اخیراً تعدادی از فرماندهان طالبان که به اسارت داعش در

آمدند و به رسم توحش داعش سر بریده شدند، اساسا فرماندهان طالب وابسته به استخبارات پاکستان بوده اند. این رویداد پروسه رقابت و تعیین تکلیف قدرت در میان دستجات تروریستی طالب را نیز برملا می کند.

جنگ در شمال و مناطق دیگر خیل عظیمی از مردم فقیر و ستمدیده "دشت آرچی" و "چاردره" را بی خانمان کرده است. مردمی که نه راهی پیش رو دارند و نه امکانی برای بازگشت. فاجعه تقسیم قدرت بین طالبان، حکومت مرکزی و حفظ منافع امنیتی پاکستان، امریکا و متحدینش، جمهوری اسلامی و احزاب شیعی تحت امرش عملا جامعه افغانستان را به باتلاقی مخوف بدل کرده است.

سوسیالیسم و جبهه انسانیت تنها راه نجات است.

موج وسیعی از آزادیخواهی و سکولاریسم، دفاع از حرمت جامعه و برابری زن و مرد، مبارزه با فساد گسترده سیاسی و اقتصادی، دفاع از حقوق کودک و مدرنیسم، در نبردی به وسعت کل جامعه افغانستان بی امان و با جسارت به پیش می رود. حضور اجتماعی این نیرو باید کسب قدرت سیاسی و پایان دادن به همه مظاهر نابرابری را از پایه مورو هجوم قرار دهد. جامعه افغانستان غلیان این نیروی اجتماعی را در مقابله با عوامل فاجعه مرگ "فرخنده" بخوبی لمس کرد. بخش بزرگی از جامعه افغانستان خود را آماده یک دگرگونی بنیادی می کند.

به هر درجه که مردم محروم و ستمدیده افغانستان از حکومت مرکزی ناامید می شوند باید بتوانند جذب نیروهای مترقی گردند که برای پایان دادن به حرمان و مصیبت اجتماعی برنامه و نقشه روشن دارند.

تا خلاء حضور یک چپ رادیکال قدرتمند که بتواند با جلب اعتماد مردم صحنه سیاسی را تغییر دهد، وضعیت دگرگون نخواهد شد.

حکومت مرکزی اساسا قرار ندارد و چنین رسالتی را هم هرگز نمایندگی نکرده است و نخواهد کرد که فقر و نابرابری و فلاکت اقتصادی را از میان بردارد. بلکه خود منشا فساد و عامل بقای فقر و فلاکت عظیم در افغانستان است.

طالبان بر بستر گسترش جهل و خرافه، فقر و تباهی اقتصادی نیرو می گیرد و دوام می آورد. حکومت مرکزی خود جاده صاف کن ارتجاع و آیشخور و شریک این وضعیت جهمی است. خود بخش بزرگی از صورت مسئله گسترش فساد، اختلاس و رشوه خواری و نابرابری در جامعه است.

پایان دادن به این حرمان فقط در قدرت نیرویی است که نه تنها هیچ منفعتی در حفظ وضعیت موجود ندارد بلکه در تضاد طبقاتی با آن است.

وجود چنین جریانی میتواند بسرعت به نقطه امید و رهایی میلیونها مردم ستمدیده و مصیب زده افغانستان بدل شود. این چپ، این نیروی مترقی باید از حاشیه خود را به متن جامعه برساند.